

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 8, Autumn 2022, 319-342
Doi: 10.30465/CRTLS.2022.38597.2391

A Critical Review on the Book ***Social Forces Behavior in Foreign Policy***

Elham Rasooli Saniabadi*

Abstract

Foreign policy analysis, as one of the important subfields of international relations knowledge, has become a living and current discussion in the scientific circles of international relations in the last decades of the 21st century and relatively important literature has been produced in this field. Foreign policy analysis is the study of the management and implementation of relations between various actors, especially states, in the international system, which covers a wide range of topics. Among these issues, it is very important to study the decision-making process and the role of internal and external possibilities and constraints in this process. In this article, we will review one of the published books in this field entitled "*Social Forces Behavior in Foreign Policy*". This review is organized into four sections: expressing the advantages of form and content and expressing the shortcomings of form and content. This research is critical analytical research with a text analysis approach.

Keywords: Foreign Policy, Level of Analysis, International Relations, Theory, State.

* Associate Professor, Faculty of Law and Political Science, Yazd University, Yazd, Iran,
Rasooli@yazd.ac.ir

Date received: 20-05-2022, Date of acceptance: 28-09-2022



نقدی بر کتاب رفتارشناسی نیروهای اجتماعی در سیاست خارجی

الهام رسولی ثانی آبادی*

چکیده

تحلیل سیاست خارجی، در جایگاه یکی از زیررشته‌های مهم دانش روابط بین‌الملل، در دهه‌های اخیر قرن بیست‌ویکم به بحثی زنده و جاری در محافل علمی روابط بین‌الملل تبدیل شده است و مصداق آن آثار نسبتاً مهمی است که در این حوزه تولید شده است. تحلیل سیاست خارجی بررسی اداره و اجرای روابط کنش‌گران مختلف، به‌ویژه دولت‌ها، در نظام بین‌الملل است که شامل موضوع‌های بسیار گسترده‌ای می‌شود. بنابراین، باتوجه‌به اهمیت تحلیل سیاست خارجی و ادبیات تولیدشده در این حوزه، در این مقاله با هدف ارائه پیش‌نهادهایی به‌منظور غنای ادبیات مربوط به این رشته، ابعاد مختلف محتوایی و فرانظری یکی از این آثار را با عنوان «رفتارشناسی نیروهای اجتماعی در سیاست خارجی» بررسی خواهیم کرد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که به‌لحاظ محتوایی باوجود آن‌که در این اثر هستی‌شناسی سیاست خارجی به‌تفصیل موردبررسی قرار داده شده است، اما به‌لحاظ نظری، نظریه‌های این حوزه و هم‌چنین نتایج و پی‌آمدهای تصمیم‌های سیاست خارجی بررسی نشده است. در این پژوهش به‌لحاظ روشی از روش نقد (بررسی شکلی و محتوایی با تکیه بر تحلیل متن) استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها: سیاست خارجی، سطح تحلیل، روابط بین‌الملل، نظریه، دولت.

* دانشجویار روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه یزد، Rasooli@yazd.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۰۶



۱. مقدمه

تجزیه و تحلیل سیاست خارجی (foreign policy analysis) در جایگاه یکی از زیررشته‌های مهم روابط بین‌الملل (international relations) که طی سال‌های اخیر بسیار مورد توجه قرار گرفته است، به معنای بررسی اداره و اجرای روابط کنش‌گران مختلف، به‌ویژه دولت‌ها، در نظام بین‌المللی است. دیپلماسی، اطلاعات، مذاکرات جاری، تبادلات فرهنگی، و از همه مهم‌تر بررسی فرایند تصمیم‌گیری نمونه‌هایی از موضوع‌های مورد بررسی در تحلیل سیاست خارجی است (Hudson and Vore 1995).

نکته قابل توجه آن که میان نظریه‌های سیاست خارجی و نظریه‌های روابط بین‌الملل تفکیک و تمایز قابل توجهی وجود دارد که باید به آن توجه کرد. به بیان هادسون، در حالی که در نظریه‌های روابط بین‌الملل بر نقش محدودیت‌های ساختاری نظام بین‌الملل و شباهت‌های ناشی از این محدودیت‌های ساختاری تأکید می‌شود، «نظریه‌های کنش‌گر عام» (actor general theory) نظریه‌های تجزیه و تحلیل سیاست خارجی بر نقش اجتناب‌ناپذیر کارگزاری انسانی در تحولات بین‌المللی و ایجاد تفاوت‌ها و تمایزهای «نظریه‌های کنش‌گر خاص» (actor specific theory) متکی است. به بیان او، مهم‌ترین نقش تحلیل سیاست خارجی در نظریه روابط بین‌الملل شناسایی نقطه تلاقی نظری عوامل مادی و معنایی مؤثر در رفتار دولتی است، نقطه تلاقی‌ای که نه دولت، بلکه تصمیم‌گیران انسانی هستند (Hudson 2005: 45).

بنابراین سیاست خارجی، که در حدفاصل سیاست داخلی و سیاست بین‌الملل قرار دارد، فرایندی چندلایه شامل تصمیم‌سازی (مدل‌های چانه‌زنی و استراتژی‌های انتخاب عقلانی)، اهداف و ابزارها، محیط داخلی یا منابع درونی سیاست خارجی، عوامل روانی، و مقدمات و محدودرات محیط بیرونی است (Hudson and Vore 1995). تحلیل‌گران سیاست خارجی مفهوم «کنش‌گر» را جای‌گزین مفهوم متافیزیکی «دولت» کرده‌اند و بر این باورند که تحلیل سیاست خارجی فاقد نظامی از تعمیم‌های جامع قابل‌آزمون یا نظریه‌ای عمومی است (Hudson 2005).

بنابراین، با توجه به اهمیت تحلیل سیاست خارجی برای شناخت و پیش‌بینی رفتار دولت‌های مختلف در نظام بین‌الملل طبیعی است که متون مختلفی در این حوزه در قالب کتاب‌ها و مقاله‌های مختلف تولید شود. متونی که هر یک از زاویه‌ای موضوع مهم سیاست خارجی را بررسی کرده‌اند. یکی از این متون در ادبیات فارسی کتاب رفتارشناسی نیروهای

اجتماعی در سیاست خارجی نوشته وحید ذوالفقاری، پژوهش‌گر پسادکترای سیاست تطبیقی دانشگاه هاروارد، است که در انتشارات نگاه معاصر در سال ۱۳۹۹ چاپ شده است که در این مقاله آن را از نظر شکلی و محتوایی بررسی و نقد خواهیم کرد. این مقاله در پنج بخش سازمان‌دهی شده است که عبارت‌اند از: بررسی کلی اثر، بررسی امتیازهای شکلی، نقص‌های امتیازهای شکلی، بررسی امتیازهای محتوایی، و نقص‌های امتیازهای محتوایی. مقاله با نتیجه‌گیری به پایان می‌رسد.

۲. معرفی کلی اثر

کتاب رفتارشناسی نیروهای اجتماعی در سیاست خارجی را وحید ذوالفقاری، پژوهش‌گر پسادکترای سیاست تطبیقی دانشگاه هاروارد، در ۴۲۰ صفحه نوشته که در انتشارات نگاه معاصر وابسته به مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر در سال ۱۳۹۹ چاپ شده است. این کتاب در حوزه موضوعی روابط بین‌الملل به‌طور عام و تجزیه و تحلیل سیاست خارجی به‌طور خاص قرار می‌گیرد و برای دانشجویان این رشته در نظر گرفته شده است که مطالعه آن می‌تواند در درک مسائل مربوط به سیاست خارجی مؤثر واقع شود.

کتاب در دوازده فصل، یک فصل نتیجه‌گیری، یک پیش‌فصل با عنوان «مقدمه»، هم‌چنین بخش‌های پیش‌گفتار، و فصل ادبیات تحقیق سازمان‌دهی شده است. در بخش ادبیات تحقیق، که بعد از بخش پیش‌گفتار و قبل از بخش مقدمه قرار دارد، نویسنده آثار مشابه را در حوزه سیاست خارجی نقد و بررسی می‌کند. در پیش‌فصل نیز، که عنوان «مقدمه» دارد، نویسنده ماهیت سیاست خارجی و الگوهای چهارگانه مربوط به آن، یعنی «فردگرایی تفسیری» (interpretative individualism)، «فردگرایی تبیینی» (explanative individualism)، «کل‌گرایی تفسیری» (interpretative holism)، و «کل‌گرایی تبیینی» (explanative holism) را تحلیل می‌کند. در فصل اول، با عنوان «سطوح تحلیل در سیاست خارجی»، نویسنده سطوح تحلیل خرد، میانی، و سطح تحلیل کلان را بررسی می‌کند و فصل را با تحلیل سیاست خارجی در دوران معاصر به پایان می‌رساند. در فصل دوم، با عنوان «نظریه‌های روابط بین‌الملل و سیاست خارجی»، نویسنده سیاست خارجی را در نظریه‌هایی چون رئالیسم، رئالیسم تهاجمی و تدافعی، رئالیسم نئوکلاسیک، لیبرالیسم، و سازه‌انگاری بررسی می‌کند.

در فصل سوم، با عنوان «تصمیم‌گیری در سیاست خارجی»، نویسنده فرایندهای تصمیم‌گیری و هم‌چنین الگوهای مرتبط با آن را، از جمله الگوی بازیگر خردمند، الگوی بوروکراتیک، الگوی اجتماعی، الگوی روانی، الگوی شناختی، الگوی نقش، الگوی شهودی چندوجهی، و الگوی آینده‌نگارانه بررسی می‌کند. هم‌چنین، نویسنده در این فصل منابع داخلی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی را بررسی می‌کند و رهیافت‌های ساختار داخلی ساختارگرایانه و کثرت‌گرا را مورد نقد و تحلیل قرار می‌دهد.

در فصل چهارم، با عنوان «افکار عمومی و سیاست خارجی»، نویسنده زمینه‌پیدایش افکار عمومی را، به‌منزله نیروی اثرگذار بر سیاست خارجی، مورد تحلیل قرار می‌دهد و قرائت سنت‌گرایان و تجدیدنظرطلبان را در این حوزه بررسی می‌کند. هم‌چنین، او الگوهای پیوند افکار عمومی و سیاست خارجی را، از جمله الگوی نخبه‌گرایانه، الگوی فشار، الگوی تجهیزشناختی، الگوی نمایندگی سیاسی، و الگوی مردم‌گرایی را بیان می‌کند و در مبحث پایانی این فصل نیز پیوند افکار عمومی و سیاست خارجی را در دوران معاصر مورد بررسی قرار می‌دهد.

در فصل پنجم، با عنوان «اقلیت‌های قومی و سیاست خارجی»، نویسنده ابتدا زمینه‌های پیوند این دو متغیر و سپس نظریه‌های پیوند آن دو را بررسی می‌کند. این نظریه‌ها عبارت‌اند از: نظریه پیوند استراتژیک و راه‌بردی، نظریه نفوذپذیری نسبی، نظریه هم‌گرایی عمومی، و نظریه محافظه‌کاری. این فصل نیز مانند فصل قبل با بررسی پیوند اقلیت‌های قومی و سیاست خارجی در دوران معاصر به‌پایان می‌رسد.

در فصل ششم، با عنوان «رسانه‌های جمعی و سیاست خارجی»، ابتدا نویسنده به زمینه‌های پیوند این دو متغیر اشاره می‌کند و سپس مراحل رسانه‌ای شدن سیاست خارجی را بیان می‌دارد. در ادامه نیز الگوهای نظریه پیوند رسانه‌های جمعی و سیاست خارجی را مورد بررسی قرار می‌دهد. این نظریه‌ها عبارت‌اند از: نظریه بازیگر تحدیدساز، نظریه میانجی‌گر، نظریه بازیگر ابزاری، نظریه تبلیغات، و نظریه موقعیت‌یابی. سپس، نویسنده در مباحث انتهایی فصل به نقش شبکه‌های اجتماعی در سیاست خارجی معاصر اشاره می‌کند و الگوهای دیپلماسی عمومی، دیپلماسی رسانه‌ای، و دیپلماسی کارگزاری رسانه‌ای را مورد بررسی قرار می‌دهد.

در فصل هفتم، با عنوان «جنبش‌های اجتماعی و سیاست خارجی»، نویسنده ابتدا زمینه‌های پیوند و هم‌چنین الگوهای پیوند این دو متغیر را بیان می‌کند و الگوهای چون

الگوی کنش - واکنش، الگوی دست‌رسی نفوذ، الگوی تغییر افکار عمومی، و الگوی زیرساختار جنبش را مورد بررسی قرار می‌دهد. این فصل نیز با پیوند جنبش‌های اجتماعی و سیاست خارجی در دوران معاصر به پایان می‌رسد.

در فصل هشتم، با عنوان «پارلمان و سیاست خارجی»، نویسنده ابتدا زمینه‌های پیوند این دو متغیر و همچنین الگوهای نظریه میان آن دو را بیان می‌کند و نظریه‌های مدیر - کارگزار، حاکمیت پارلمانی، و دیپلماسی پارلمانی را مورد بررسی قرار می‌دهد. در این فصل نیز نقش پارلمان در سیاست خارجی دوران معاصر مبحث انتهایی فصل در نظر گرفته شده است.

در فصل نهم، با عنوان «نظامیان و سیاست خارجی»، نویسنده ابتدا به مفهوم‌شناسی میلیتاریسم اشاره می‌کند و سپس انواع رژیم‌های سیاسی و مشارکت نظامیان در سیاست خارجی را مورد بررسی قرار می‌دهد. در این فصل انواع میلیتاریسم، از جمله میلیتاریسم استثناگرا، میلیتاریسم ملت‌گرا، میلیتاریسم جامعه مدنی، و میلیتاریسم نئولیبرال به بحث گذاشته می‌شود. در این فصل نویسنده به نظریه‌های پیوند نظامیان و سیاست خارجی اشاره می‌کند و نظریه‌های نهادی، گسست جامعه‌شناختی، کارگزاری، و تطابق را مورد بررسی قرار می‌دهد. این فصل نیز با مبحث نظامیان و سیاست خارجی در دوران معاصر به پایان می‌رسد.

در فصل دهم، با عنوان «احزاب سیاسی و سیاست خارجی»، نویسنده ابتدا به زمینه‌های پیوند این دو متغیر اشاره می‌کند و در ادامه، نظریه تحزب را مورد بررسی قرار می‌دهد. مبحث پایانی این فصل نیز نقش احزاب در سیاست خارجی معاصر است.

در فصل یازدهم، با عنوان «پارادایم‌های سیاسی و سیاست خارجی»، نویسنده ابتدا زمینه‌های ظهور پارادایم‌های سیاسی را در سیاست خارجی بیان می‌کند و سپس منطق و شالوده رفتارهای پارادایماتیک را مورد بررسی قرار می‌دهد.

در فصل دوازدهم، با عنوان «جهانی‌شدن و سیاست خارجی»، نویسنده ابتدا به زمینه‌های پیدایش سیاست خارجی نوین اشاره می‌کند و سپس سیاست خارجی را در عصر جهانی‌شدن مطرح می‌کند. همچنین، سیاست خارجی اخلاقی و ارتباط سیاست خارجی و امنیت ملی را بررسی می‌کند و انواع استراتژی‌های امنیت ملی را مورد تحلیل قرار می‌دهد. این استراتژی‌ها عبارت‌اند از: استراتژی امنیت ملی سیاست خارجی گرا، استراتژی امنیت ملی تهدیدگرا، استراتژی امنیت ملی ظرفیت‌بنیاد، استراتژی امنیت ملی محدودیت مالی، و استراتژی امنیت ملی ریسکی.

در فصل سیزدهم، با عنوان «نتیجه‌گیری نهایی»، نویسنده مدل تلفیق دو سطح تحلیل خرد و کلان جیمز روزنا و سپس انواع رفتارهای سیاست خارجی دولت‌ها در عرصه نظام بین‌الملل را بررسی می‌کند. این الگوهای رفتاری عبارت‌اند از: الگوی رفتاری انزوگرایی، الگوی رفتاری قدرت منطقه‌ای، الگوی رفتاری بازیگر متنفذ یا بازیگر قانون‌مند، و الگوی رفتاری بازیگر فرصت‌طلب مداخله‌گرا.

بعد از معرفی کلی اثر در مباحث چهارگانه آن را از منظر امتیازها و نقص‌های شکلی و هم‌چنین امتیازها و نقص‌های محتوایی بررسی خواهیم کرد.

۳. بررسی امتیازهای شکلی اثر

مزایای شکلی کتاب رفتارشناسی نیروهای اجتماعی در سیاست خارجی را می‌توان به شرح زیر بیان کرد:

- کتاب بخش‌های مختلفی چون پیش‌گفتار، ادبیات تحقیق، مقدمه، نتیجه‌گیری نهایی، و کتاب‌نامه دارد.
- نویسنده در هر فصل دو بخش مجزا را به مباحث مقدمه و نتیجه‌گیری اختصاص داده است.
- فونت کتاب نیز مناسب است و در خوانش تأثیر مثبتی دارد.
- نویسنده در این کتاب تلاش کرده است از جدول‌ها، تصویرها، و نمودارها برای انتقال بهتر مفاهیم استفاده کند و در بخش فهرست ابتدایی کتاب نیز این موارد فهرست جداگانه‌ای دارند.
- داشتن پی‌نوشت‌ها و آوردن معادل‌های انگلیسی واژه‌های تخصصی که تا حد امکان تلاش شده است این کار به‌خوبی صورت بگیرد.
- این اثر به‌لحاظ پیراسته‌بودن از غلط‌های املائی قابل توجه و تقدیر است.

۴. بررسی نقص‌های شکلی اثر

بدیهی است که هر اثری درکنار داشتن مزایای شکلی، نقص‌هایی نیز داشته باشد. این نقص‌ها مربوط به شکل و ظاهر اثر است که نقش به‌سزایی در تقویت ابعاد زیبایی‌شناختی کار دارد. در همین زمینه مهم‌ترین نقص‌های شکلی کتاب را می‌توان به شرح زیر دانست:

- گرچه در این کتاب تلاش شده است از فهرستی تفصیلی استفاده شود، فهرست کتاب بسیار نامرتب است و شماره‌گذاری‌ها در فهرست یک‌نواخت نیست؛ مثلاً در پیش‌فصل، فصل اول، فصل هفتم، و فصل دهم تیتروهای شماره دو شماره‌گذاری دارد، درحالی‌که در دیگر فصل‌ها این قاعده رعایت نشده است و این مشکل لطمه زیادی به ظاهر کتاب زده است.
- در فصل‌های این کتاب تناسب تیتروهای یک، دو، و سه رعایت نشده است؛ مثلاً در پیش‌فصل یا مقدمه تیتروهای اصلی اول (ماهیت سیاست خارجی) و دوم (سیاست سیاست خارجی)، زیرتیتروها یا تیتروها دوم ندارد، درحالی‌که تیتروهای اصلی سوم (الگوهای تحلیل سیاست خارجی) چهار زیرتیترو دارد (ذوالفقاری ۱۳۹۹: ۳۸). این امر باعث شده است تا سه تیترو اصلی تناسب و توازن نداشته باشد. فصل دوم نیز فقط یک تیترو اصلی دارد که این امر معمولاً مرسوم نیست (همان: ۶۸) و به‌لحاظ قواعد شکلی اشکال دارد. در فصل سوم نیز اولین تیترو اصلی زیرتیتروها یا تیتروها دوم ندارد، درحالی‌که دو تیترو اصلی بعدی چندین زیرتیترو دارد. این اشکال در تمامی فصل‌های این کتاب وجود دارد که به زیبایی شکلی کار لطمه وارد کرده است.
- تعداد تیتروهای اصلی یا تیتروهای شماره اول در برخی فصل‌ها بسیار زیاد است. نویسنده می‌توانست تعداد این تیتروها را کم‌تر کند و مواردی را که می‌تواند در ذیل یک تیترو اصلی قرار گیرند ذیل تیتروهای فرعی بیان کند.
- در برخی موارد فهرست اصلی با فهرست درون‌متنی انطباق ندارد؛ مثلاً در فصل سوم با عنوان «تصمیم‌گیری در سیاست خارجی» (همان: ۸۳) تیتروهایی در متن اصلی وجود دارد که در فهرست اصلی نیست.
- شماره‌گذاری‌های مربوط به فهرست جدول‌ها، تصویرها، و نمودارها اشکال دارد. در این فهرست شماره جدول‌ها و شکل‌ها و تصویرها به‌صورت متوالی و پشت‌هم آمده است، در صورتی‌که باید مشخص شود هر جدول، شکل، یا نمودار مربوط به کدام فصل است.
- ادبیات تحقیق بین پیش‌گفتار و پیش‌فصل قرار دارد، درحالی‌که بهتر بود بررسی ادبیات تحقیق در بخش مقدمه صورت بگیرد. بخش ادبیات تحقیق اشکال‌های شکلی بسیاری به‌لحاظ فرانس‌دهی و چینش مطالب دارد. در این بخش کتاب‌ها و

مقاله‌ها از یک‌دیگر تفکیک نشده است. هم‌چنین، سال نشر آثار موردبررسی نیز مشخص نشده است. ازسوی دیگر، به‌لحاظ شکلی باید هر اثری در یک بند موردبررسی قرار بگیرد، در صورتی که نویسنده این آثار را بدون رعایت این قاعده بررسی کرده است. عنوان مقاله‌ها و کتاب‌ها نیز مشخص و برجسته نیست. معمولاً در بررسی ادبیات موجود به‌لحاظ شکلی عنوان مقاله‌ها و عنوان کتاب‌ها را با قراردادن در گیومه یا برجسته‌کردن یا ایتالیک کردن مشخص می‌کنند (همان: ۲۵-۳۰).

- گذاردن عنوان پیش‌فصل برای مقدمه نیز جای بحث دارد، معمولاً مقدمه بخش مجزایی در هر اثر است و عنوان فصل یا پیش‌فصل برای آن برانده و مرسوم نیست. در همین باره، باید اشاره کرد که مقدمه دارای مقدمه و نتیجه‌گیری است که چنین امری نیز مرسوم نیست. فصل سیزدهم هم، که فصل نتیجه‌گیری است، مقدمه دارد که چنین امری نیز در قواعد نوشتاری مرسوم نیست.

- حجم فصل‌ها با یک‌دیگر تناسب ندارد؛ مثلاً برخی از فصل‌ها مثل فصل ششم یا هفتم ۴۵ تا پنجاه صفحه است، درحالی‌که برخی از فصل‌ها مثل فصل‌های دهم، یازدهم، یا دوازدهم حدوداً بیست صفحه است. درحالی‌که برخی از فصل‌ها قابلیت یکی شدن با هم را دارند، در صورت یکی شدن این فصل‌ها، که اغلب نیز فصل‌های کوتاهی بودند، قاعده تناسب حجم فصل‌ها نیز رعایت می‌شد. مثلاً فصل‌های «افکار عمومی»، «جنبش‌های اجتماعی»، «حزب سیاسی»، و «رسانه‌های جمعی» می‌توانست با یک‌دیگر ادغام شود.

- این کتاب نمایه موضوعی ندارد.

- اغلب اطلاعات جدول‌ها یا نمودارها قدیمی است، درحالی‌که رشته روابط بین‌الملل رشته‌ای به‌روز و سرشار از اطلاعات و وقایع جدید است و انتظار می‌رود که اطلاعات مربوط به جدول‌ها و نمودارها به‌روزتر و جدید باشد.

- نویسنده در اغلب موارد جدول‌ها، نمودارها، و تصویرها را بدون ذکر منبع رها کرده است و مشخص نیست که این موارد حاصل یافته‌های پژوهش‌گر است یا از منبع دیگری گرفته شده است.

- در برخی از موارد معادل اصطلاحات تخصصی به‌صورت پی‌نوشت مطرح نشده است. مثلاً هیچ‌کدام از الگوهای موردبررسی در فصل سوم، از جمله «الگوی بازیگر

- خردمند عقلانی» یا «الگوی بروکراتیک»، و الگوهای دیگر پی نوشت انگلیسی ندارد، این اشکال در اغلب موارد مشابه وجود دارد.
- گاهی نیز از اصطلاحات انگلیسی در متن فارسی استفاده شده است، مثلاً می توان به اصطلاحاتی چون «پارلمان» در فصل هشتم (ذوالفقاری ۱۳۹۹: ۲۲۱)، «میلیتاریسم» در فصل نهم (همان: ۲۴۷)، یا «رنالیسم» و «نئورنالیسم» در فصل دوم (همان: ۷۴-۷۵) اشاره کرد.
- جلد کتاب نیز هیچ معنایی از سیاست خارجی و هدف نویسنده و محتوای کتاب به ذهن خواننده و مخاطب متبادر نمی سازد.
- آوردن عنوانهایی چون دکتر، خانم، یا آقا در متن علمی شایسته نیست. مثلاً در صفحه ۲۶ کتاب نویسنده به تکرار از این واژهها استفاده کرده است. در واقع، متن علمی باید رها از چنین واژههایی باشد.
- نویسنده در سرتاسر متن پاراگراف بندی مطالب را رعایت نکرده است. در کنار این اشکال در خیلی از موارد پاراگرافها با یکدیگر ارتباط معنایی ندارند و توالی منطقی بین آنها حفظ نشده است که این امر خواننده را با نوعی سردرگمی و ابهام روبه رو می سازد.
- ارجاع دهی حتی در وسط جمله به تکرار آمده است، درحالی که معمولاً ارجاعها در پایان جملهها می آید.
- نویسنده در بخش نتیجه گیری هر فصل به جای تحلیل مطالب فصل و جمع بندی آن مطالب جدید را با ذکر ارجاع می آورد، درحالی که معمولاً در نتیجه گیری رفرنس داده نمی شود و از ذکر مطالب جدید به استثنای یافته های نویسنده خودداری می شود.

۵. بررسی مزایای محتوایی اثر

- در این بخش از مقاله مزایای محتوایی کتاب رفتارشناسی نیروهای اجتماعی در سیاست خارجی را بررسی خواهیم کرد. مهم ترین این مزیتها عبارتاند از:
 - داشتن پیش گفتار و مقدمه که نویسنده در این دو بخش به خوبی چرایی نگارش کتاب و هدف از آن، اهمیت موضوع کتاب، و سازمان دهی مطالب را بیان کرده است (ذوالفقاری ۱۳۹۹: ۲۱-۳۱).

- بخش ادبیات تحقیق نیز بخش مفیدی در این اثر است که نویسنده در این بخش آثار مشابه را در حوزه تجزیه و تحلیل سیاست خارجی از منظر محتوایی بررسی کرده است (همان: ۲۵-۳۱).
- تلاش نویسنده برای حفظ امانت‌داری و ارجاع‌دهی به منابع اصلی نیز قابل تقدیر است. در این اثر تعدد منابع، به‌خصوص منابع انگلیسی، چشم‌گیر و قابل توجه است.
- نویسنده به‌لحاظ محتوایی تلاش کرده است تا در فصل‌های پایانی کتاب از سیری منطقی و مشابه در چیدمان مطالب و تیترهای اصلی استفاده کند. این تیترها عبارت‌اند از زمینه‌های پیوند موضوع مورد مطالعه و سیاست خارجی و پیوند موضوع مورد مطالعه و سیاست خارجی در دوران معاصر.
- برخی از فصل‌های کتاب نیز در مقایسه با فصل‌های دیگر به‌صورت بهتری کار شده‌اند که نشان‌دهنده تسلط نویسنده بر موضوع مورد مطالعه آن فصل است. فصل‌های «اقلیت‌های قومی و سیاست خارجی»، «رسانه‌های جمعی و سیاست خارجی»، «نظامیان و سیاست خارجی»، و «پارلمان و سیاست خارجی» از این جمله است.
- نویسنده در فصل یازدهم با عنوان «پارادایم‌های سیاسی و سیاست خارجی» موضوع بسیار جدیدی را وارد ادبیات تحلیل این حوزه کرده است. در این فصل نویسنده به‌خوبی زمینه‌های ظهور پارادایم‌های سیاسی را در سیاست خارجی مورد بررسی قرار می‌دهد و به منطقی و شالوده‌رفتارهای پارادایماتیک اشاره می‌کند.

۶. بررسی کاستی‌های محتوایی اثر

در کنار مزیت‌های محتوایی اثر در این مبحث به ایرادهای محتوایی کتاب اشاره خواهیم کرد، این اشکال‌ها به این شرح است:

- عنوان «رفتارشناسی نیروهای اجتماعی در سیاست خارجی» محدودتر از آن چیزی است که نویسنده در کتابش بررسی کرده است. به‌عبارت‌دیگر، نویسنده فقط به نیروهای اجتماعی مؤثر در فرایند سیاست خارجی اشاره نکرده و نگاه جامع‌تری به مسائل مرتبط با سیاست خارجی داشته است. بنابراین، این عنوان در مقایسه با ابعاد محتوایی کتاب جامع نیست. مثلاً مباحث نظری کتاب، که شامل بررسی سطوح تحلیل در سیاست خارجی یا نگاه نظریه‌های روابط بین‌الملل به این مقوله است،

نمی‌تواند در ذیل عنوان نیروهای اجتماعی قرار گیرد. نکته دیگری که درباره عنوان باید بیان کرد آن است که باید به ترکیب سیاست خارجی واژه «شکل‌گیری» اضافه شود (شکل‌گیری سیاست خارجی).

- نویسنده موضوع «تغییر در سیاست خارجی» را مطرح نکرده است، در حالی که مبحث تغییر در سیاست خارجی از مباحث بسیار مهمی است که بخش اعظمی از ادبیات این حوزه را به خود اختصاص داده است. بنابراین نویسنده می‌بایست در فصلی مجزا با عنوان تغییر در سیاست خارجی به این موضوع اشاره می‌کرد. از نظر گلدمن، تغییر در سیاست خارجی عبارت است از انجام کنش شدید در وضعیت از پیش موجود یا تغییر کنش در وضعیتی که قبلاً کنش دیگری در آن انجام می‌شد (Goldman 1988: 10). از نظر روزاتی، سطوح تغییر در سیاست خارجی شامل «پالایش، اصلاح، و تغییر ساختار» است که به ترتیب نشان‌دهنده تغییرات «ناچیز، متوسط، و شدید» در دامنه و اهداف سیاست خارجی است (Rosati 1994: 236).

از نظر گوستاوسون، در نظریه‌پردازی در حوزه تغییر سیاست خارجی باید به وقوع هم‌زمان تغییر در سه مؤلفه «شرایط بنیادین ساختاری»، «رهبری سیاسی»، و «وجود بحران» توجه شود. از نظر او، منابع تغییر را نیز می‌توان به دو دسته عوامل داخلی و بین‌المللی تقسیم کرد که هرکدام از این عوامل به سه دسته عوامل سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی درونی و بیرونی تقسیم می‌شوند (گوستاوسون ۱۳۹۳: ۲۱۹-۲۲۱). از نظر گوستاوسون، در شناسایی عامل تغییر در سیاست خارجی مهم‌ترین عامل شناختی است که تصمیم‌گیری را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. به نظر او، پس از تغییر باورهای افراد کلیدی این افراد با فعالیت در ساختارهای نهادی موجود باعث تغییر سیاست‌گذاری می‌شوند (همان: ۲۳۳)، در حالی که نویسنده در بحث از عوامل شناختی به این مسئله توجه نکرده است.

هرمان نیز در حوزه تغییر سیاست خارجی چهار سطح مختلف از تغییر را شناسایی کرده است که عبارت‌اند از: تغییر تطبیقی (adjustment change) که نشان‌دهنده تغییرات اندک در حوزه سیاست خارجی است؛ تغییر برنامه (program change) که بیان‌گر تغییر در ابزارها و شیوه‌های سیاست‌گذاری است، اما اهداف اصلی هم‌چنان بدون تغییر باقی می‌ماند؛ تغییر هدف که اشاره به تغییر در اهداف و آرمان‌ها دارد؛ و تغییر در جهت‌گیری بین‌المللی که بیان‌گر تغییر بنیادین در جهت‌گیری دولت

درمقابل مسائل بین‌المللی است. او باتوجه به سطوح مختلف تغییر چهار منبع تغییر در سیاست خارجی را نیز، که شامل رهبران، دیوان‌سالاری‌ها، ساختار داخلی، و فشار خارجی است، مورد بررسی قرار می‌دهد (Herman 1990: 5)، درحالی‌که نویسنده در کتاب به هیچ‌یک از این عوامل اشاره نکرده است.

- نظریه‌های تجزیه و تحلیل سیاست خارجی در فصلی مجزا نیامده است، درحالی‌که حوزه تجزیه و تحلیل سیاست خارجی، در جایگاه یکی از زیرشاخه‌های علمی دانش روابط بین‌الملل، نظریه‌های مربوط به خود را دارد. در واقع، در دهه ۱۹۵۰ رشته روابط بین‌الملل به دو بخش مجزای «تحلیل سیاست خارجی» و «مطالعه سیاست بین‌الملل» (international politics) تقسیم شد. مفهوم دولت در متن این تقسیم‌بندی قرار داشت. مفهومی که برای محققان سیاست بین‌الملل به مثابه جعبه سیاهی در نظر گرفته می‌شد، اما تحلیل‌گران سیاست خارجی بر محتوای آن تمرکز می‌کردند و به جای دولت بر افراد حقیقی شکل‌دهنده آن، که به نمایندگی از دولت اقدام می‌کردند، تأکید کردند (Kubalkova 2001: 11). بنابراین این دو حوزه هریک نظریه‌های مخصوص به خود را دارند. در همین باره، ونت به صراحت بیان می‌کند که نظریه‌های سیاست بین‌الملل از نظریه‌هایی که به دنبال تبیین رفتار دولت‌هاست یا همان نظریه‌های سیاست خارجی متمایزند (Wendt 1999: 11)، درحالی‌که نویسنده در فصل دوم فقط سیاست خارجی را از منظر نظریه‌های روابط بین‌الملل بررسی کرده است (ذوالفقاری ۱۳۹۹: ۶۷-۸۰).

- نویسنده بحث تفاوت در سه مقوله «سیاست خارجی»، «تحلیل سیاست خارجی»، و «رفتار سیاست خارجی» را مطرح نکرده است. از نظر هادسون، میان سیاست خارجی و رفتار سیاست خارجی تمایز وجود دارد. به بیان او، سیاست خارجی راه‌برد انتخاب‌شده یک دولت برای نیل به اهداف خود در روابط با واحدهای دنیای بیرونی است که این شامل تصمیم برای هیچ‌کاری نکردن هم می‌شود، اما رفتار سیاست خارجی عبارت است از ساخت‌های قابل مشاهده سیاست خارجی و کنش‌ها و واژه‌های خاصی که برای تحت‌تأثیر قرار دادن دیگران در قلمرو سیاست خارجی به کار گرفته می‌شود (Hudson 2012: 14).

- از آن‌جا که کتاب دربردارنده موضوع‌های بسیار زیادی درباره سیاست خارجی است، توضیح‌ها در برخی از موارد و فصل‌ها بسیار ناکافی است. مثلاً در فصل دوم، با

عنوان «نظریه‌های روابط بین‌الملل و سیاست خارجی»، نویسنده در دوازده صفحه تلاش کرده است مفهوم سیاست خارجی را از منظر نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل بیان کند که در توضیح کافی و بررسی همه ابعاد موفق نبوده است.

- مفهوم «امنیت هستی‌شناسانه یا امنیت هویتی» (ontological security) و تفکیک آن از مفهوم امنیت فیزیکی از دیگر موضوع‌های مهم حوزه تحلیل سیاست خارجی است که نویسنده به آن اشاره نکرده است. ونت امنیت وجودی را یکی از پنج نیاز مادی می‌داند که همه کنش‌گران خواهان آن‌اند (Wendt 1999: 131). در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی با تکیه بر مفهوم امنیت هویتی بر این نکته تأکید می‌شود که نخبگان سیاست خارجی از طریق کدام‌یک از کنش‌های اجتماعی (کنش‌های ناشی از منافع شامل کنش‌های تعارضی یا همکاری‌جویانه یا کنش‌های ناشی از شرافت شامل کنش‌های اخلاقی) درصدد رفع نیازهای هویتی دولت متبوع خودند؟ آیا روایت‌های گفته‌شده دیگر کنش‌گران را بازتاب روایت بیوگرافیک یا روایت مطلوب از خود تلقی می‌کنند یا خیر؟ آیا تصمیم‌گیرندگان در انتخاب گزینه‌های پیش‌رو امنیت هستی‌شناسانه را در تطابق با حفظ امنیت فیزیکی دولت خود تعریف می‌کنند یا حفظ امنیت هستی‌شناسانه برایشان از حفظ امنیت فیزیکی مهم‌تر است (Mitzen 2006).

- زبان غامض و پیچیده نویسنده گاهی به ابهام می‌انجامد. در برخی از موارد کاربرد بیش از حد واژگان ادبی و غیرمعارف متن را با پیچیدگی و دشواری مواجه کرده است؛ برای مثال، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

روابط بین‌الملل از انکار به معنا می‌رسد، به این معنا که با نگاه جزیره‌ای و ره‌یافت استعلایی سیاست خارجی را از معنا تهی می‌داند، اما تعریض قلمرو سوژگی و فاعلیت سیاسی و تکثیر بازیگران سیاسی دارای قدرت و تو در سیاست داخلی و بین‌المللی باعث شد که تأثیرگذاری در فرایند سیاست‌گذاری خارجی ... سیاست خارجی تنها محصول در سیاست بنیادین و عالی نیست، بلکه مسائل غیربنیادین و تالی هم‌جاهت موضوعی یافتند (ذوالفقاری ۱۳۹۹: ۴۳).

- نویسنده در مقدمه الگوهای چهارگانه تحلیل سیاست خارجی را بیان کرده است (همان: ۳۸-۴۰)، درحالی‌که به‌لحاظ مکانی جای این الگوها در مقدمه نیست و بایستی به فصل مربوط به خود، مثلاً فصل بررسی سطوح تحلیل در سیاست خارجی منتقل می‌شد.

- در فصل اول با عنوان «سطوح تحلیل در سیاست خارجی» چندین ایراد محتوایی وجود دارد. اول آن‌که نویسنده قبل از بیان هر مطلبی می‌بایست سطح تحلیل را تحلیل می‌کرد، درحالی‌که چنین تعریفی در فصل نیامده است. دومین نکته آن‌که نویسنده در این فصل مدعی می‌شود که انتخاب هریک از سطوح تحلیل به اهداف دولت‌ها بستگی دارد (همان: ۴۷)، درحالی‌که سطح تحلیل مفهومی تحلیلی است، نه موضوعی انتخاب‌شدنی که دولت‌ها بتوانند آن را انتخاب کنند. به عبارت دیگر، سطح تحلیل و انتخاب آن حوزه‌های پژوهشی و نظری است. سطح تحلیل به معنای منظر و موقعیتی است که از آن منظر و موقعیت به واقعیات بیرونی نگریسته می‌شود و این واقعیات مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد (چرناف ۱۳۸۸: ۹۰). در این فصل نویسنده در مقدمه سه نسل از نظریه‌های سیاست خارجی را به لحاظ تاریخی بیان می‌کند، درحالی‌که این توضیحات بایستی به یکی از مباحث این فصل با یک تیتراژ اصلی اختصاص می‌یافت. از سوی دیگر، در این فصل نویسنده با بیان سطوح تحلیل سه‌گانه از منظر والتز مدعی می‌شود که این نظریه‌پرداز با تأکید بر این سه سطح تحلیل درصدد بوده تا رفتارهای سیاست خارجی دولت‌ها را بررسی کند، درحالی‌که والتز در کتابش به صراحت بیان می‌کند که نظریه او نظریه‌ای در سیاست بین‌الملل است، نه نظریه‌ای برای تجزیه و تحلیل سیاست خارجی. از نظر او، نظریه‌های روابط بین‌الملل را به منزله نوعی واقع‌گرایی سیستمی می‌توان به دو گروه، یعنی نظریه‌هایی که علت‌ها را در سطح دولت‌های منفرد در نظر می‌گیرند و نظریه‌هایی که علت‌ها را در سطح سیستم مطرح می‌کنند، تقسیم کرد. او دسته نخست را نظریه‌های «تقلیل‌گرا» (reductionist) و دسته دوم را «نظریه‌های سیستمی» می‌خواند. از نظر او، نظریه‌های تقلیل‌گرا کل را با تحلیل ویژگی‌ها و تعامل‌های اجزا تبیین می‌کنند، بنابراین نظریه‌های مناسبی نیستند، چراکه در این نظریه‌ها به تفاوت نیاز بازیگران و نتایج تعاملاتشان توجه نمی‌شود (Waltz 1979).

هم‌چنین، در این فصل نویسنده هنگام بحث از نظام اعتقادی تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی به نقش باورها و ادراک‌های تصمیم‌گیرندگان و ره‌یافت‌های روان‌شناختی و نظری‌ای که در این باره وجود دارد هیچ اشاره‌ای نکرده است که این امر موجب نقص محتوایی این قسمت شده است (ذوالفقاری ۱۳۹۹: ۵۱)؛ در صورتی‌که نویسنده می‌توانست به نظریه‌های مهمی در این حوزه از جمله نظریه‌های جرویس (Jervis) اشاره کند. جرویس در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی با تأکید بر مفاهیم «ادراکات و سوء ادراکات»

(perceptions and misperceptions) نقش باورهای افراد تصمیم‌گیرنده را مورد توجه قرار می‌دهد و معتقد است که باور در افراد امری کاملاً نهادینه‌شده است که می‌توان از آن در پیش‌بینی رفتارهای تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی استفاده کرد. از نظر جرویس، باورها می‌توانند دو جنبه علی و کارکردی داشته باشند (Jervis 1976).

در همین فصل بحث نهادهای سیاسی داخلی در سطح تحلیل خرد بسیار ناقص است و این نهادها توضیح داده نشده‌اند (ذوالفقاری ۱۳۹۹: ۵۴). هم‌چنین، نویسنده بحث افکار عمومی را در هر دو سطح تحلیل خرد و میانی آورده است که این امر نیز دارای اشکال است و به‌نظر می‌رسد افکار عمومی، در جایگاه یکی از نهادهای تأثیرگذار در شکل‌گیری سیاست خارجی، در سطح تحلیل میانی قرار دارد. در این فصل نویسنده نوع حکومت، سیستم اقتصادی، سبک و سیاق ملی، و هویت فرهنگی را در زمره عوامل تأثیرگذار در سطح تحلیل میانی قرار داده است، اما توضیح‌های مربوط به هر متغیر بسیار ناقص و در حد یک بند است (همان: ۵۷-۵۹). در همین فصل شکل صفحه ۶۳ هیچ ارتباطی با تیترو محتوا ندارد. عنوان شکل بازیگران اصلی در سیاست‌گذاری خارجی است، درحالی‌که نویسنده در این فصل سطوح تحلیل در سیاست خارجی را بررسی کرده است.

- عنوان فصل دوم «نظریه‌های روابط بین‌الملل و سیاست خارجی» است و نویسنده در این فصل تلاش کرده است نگاه نظریه‌های روابط بین‌الملل را به مقوله سیاست خارجی بیان کند، اما عمده‌ترین ایرادی که می‌توان به این فصل وارد کرد آن است که مطالب در حد کلیات باقی مانده است. نویسنده در این فصل سیاست خارجی را از منظر نظریه‌های واقع‌گرایی، واقع‌گرایی تهاجمی و تدافعی، واقع‌گرایی نئوکلاسیک، لیبرالیسم، و سازه‌انگاری بیان کرده و به هرکدام در حد دو تا سه پاراگراف اشاره کرده است. بنابراین نتوانسته بررسی عمیق و جزئی‌ای داشته باشد و مطالب در حد کلیات باقی مانده است. نویسنده در دو تیترو مجزا رئالیسم تهاجمی و تدافعی و رئالیسم نئوکلاسیک را بررسی کرده است، درحالی‌که رئالیسم نئوکلاسیک به دو شاخه رئالیسم تهاجمی و تدافعی تقسیم می‌شود و نویسنده بایستی هردوی این مباحث را در هم ادغام می‌کرد. هم‌چنین، نویسنده می‌بایست برای توضیح بهتر بحث شاخه‌های مختلف لیبرالیسم را از یک‌دیگر تفکیک می‌کرد و سیاست خارجی را از منظر لیبرالیسم اقتصادی، لیبرالیسم سیاسی، و لیبرالیسم جامعه‌شناختی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌داد (عطایی و رسولی ثانی آبادی ۱۳۸۹: ۲۱۵-۲۲۰).

در بحث سازه‌انگاری نیز نویسندگان انواع سازه‌انگاری را از یک‌دیگر تفکیک نکرده است، درحالی‌که مبحث تجزیه و تحلیل سیاست خارجی در ره‌یافت سازه‌انگاران قاعده‌محور، سازه‌انگاران هویت‌محور، و سازه‌انگاران سیستمی با یک‌دیگر متمایز است (مشیرزاده ۱۳۹۱: ۱-۲۰). برای مثال، نگاه ونت، در جایگاه یک سازه‌انگار سیستمی، به سیاست خارجی دولت‌ها و شکل‌گیری آن با نگاه کاتزنشتاین، در جایگاه یک سازه‌انگار سطح تحلیل واحد بسیار متفاوت است. در واقع، سازه‌انگاری ونتی با تمرکز بر کل‌گرایی روش‌شناختی فقط بر روابط و تعاملات دولت‌ها در نظام بین‌الملل تأکید می‌کند. در نتیجه هرآنچه در قلمرو سیاسی داخلی وجود دارد نادیده گرفته می‌شود. در مقابل، سازه‌انگاران سطح واحد، از جمله کاتزنشتاین، به جای تأکید بر قلمرو خارجی بین‌المللی به رابطه‌ی هنجارهای اجتماعی، حقوقی، هویت‌ها، و منافع دولت‌ها توجه دارند (Reus-Smit 2005: 200).

- در فصل سوم نویسنده الگوهای تصمیم‌گیری در سیاست خارجی را مطرح کرده است. بنابراین، بهتر بود عنوان فصل نیز ناظر بر این محتوا بود، درحالی‌که عنوان فصل «تصمیم‌گیری در سیاست خارجی» است. در این فصل نویسنده در توضیح الگوی بازیگر خردمند عقلانی این الگو را از منظر نظریه‌ی واقع‌گرایی مورد بررسی قرار داده است، درحالی‌که می‌بایست به نظریه‌ی سیاست خارجی آلیسون در این باره توجه می‌کرد (ذوالفقاری ۱۳۹۹: ۸۸). در همین مبحث نویسنده «الگوی بوروکراتیک» را به دو بخش «الگوی بوروکراتیک سازمانی» و «الگوی سیاست حکومتی» تقسیم کرده است، درحالی‌که تمایز این دو الگو از یک‌دیگر مشخص نیست (همان: ۹۰).

تفکیک الگوهای اجتماعی - روانی و الگوی شناختی نیز در این فصل محل تردید است، چراکه همه‌ی این‌ها می‌تواند ذیل یک تیتراژ قرار بگیرد و نیازی به جداسازی نباشد. نویسنده در این فصل الگوی نقش را بررسی کرده است، اما این مبحث نیز ناقص است، چراکه نویسنده می‌بایست به مفهوم برداشت از نقش ملی با ارجاع به نظریه‌پرداز اصلی این مبحث، یعنی هالستی، اشاره می‌کرد (همان: ۹۴). از نظر هالستی، برداشت نخبگان تصمیم‌گیرنده از نقش ملی کشورشان در مواجهه با دنیای بیرون تأثیر بسیار مهمی در انتخاب‌های سیاست خارجی آن‌ها دارد (Holsti 1970: 239). توضیح نویسنده از الگوی تصمیم‌گیری آینده‌نگارانه نیز ناقص و مبهم است. نویسنده در این مبحث بایستی به روش آینده‌پژوهی و نقش آن در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی اشاره می‌کرد و خواننده را با انواع سناریونویسی و

پیش‌بینی آینده‌های محتمل در فرایند سیاست‌گذاری خارجی آشنا می‌کرد، این مبحث نیز بسیار ناقص است (ذوالفقاری ۱۳۹۹: ۹۷).

- مطالب فصل چهارم نیز با عنوان «افکار عمومی و سیاست خارجی» بسیار مبهم است. به عبارت دیگر، تفکیک مطالب در این فصل به خوبی انجام نشده است. تعدد تیتراهای یک با توضیحات بسیار کم به این فصل آسیب بسیاری زده است. نویسنده در این فصل بدون هیچ انفکاک و توضیح منطقی‌ای افکار عمومی را از منظر مدل‌ها، نظریه‌ها، و دیدگاه‌های مختلف موردبررسی قرار داده است، اما مبنای جداسازی این موارد و تقسیم‌بندی آن‌ها به هیچ وجه مشخص نیست (همان: ۱۰۹-۱۲۰).

تیترا آخر فصل نیز با عنوان «پیوند افکار عمومی و سیاست خارجی در دوران معاصر» است و در خواننده این انتظار را به وجود می‌آورد که نویسنده مطابق با این تیترا پیوند این نوع تغییر را در دوران معاصر مطرح کرده است، درحالی‌که در این مبحث هیچ‌گونه مثالی از پیوند این دو متغیر در دوران معاصر وجود ندارد و مباحث کاملاً توصیفی است، درحالی‌که نویسنده می‌توانست به نقش و تأثیر افکار عمومی در سیاست خارجی دولت‌های مختلف اشاره کند و آن‌ها را با یکدیگر مقایسه کند. این ایراد در فصل پنجم نیز با عنوان «اقلیت‌های قومی و سیاست خارجی» در تیترا آخر فصل وجود دارد (همان: ۱۵۳).

- فصل ششم با عنوان «رسانه‌های جمعی و سیاست خارجی» می‌توانست با فصل افکار عمومی یکی شود. در این فصل نویسنده برای فهم بهتر مطالب می‌توانست از مثال‌های به‌روز در مورد تأثیر رسانه‌های جمعی در شکل‌گیری سیاست خارجی یا تغییر سیاست خارجی استفاده کند، اما مطالب در حد بیان نظریه‌ها و توصیف باقی مانده است.

- فصل هفتم نیز با عنوان «جنبش‌های اجتماعی و سیاست خارجی» به لحاظ محتوایی و مشابهت مطالب می‌توانست با فصل «افکار عمومی و رسانه‌های جمعی و نقش آن‌ها در سیاست خارجی» یکی شود. در این فصل تیترا اصلی اول با عنوان «زمینه‌های پیوند جنبش‌های اجتماعی و سیاست خارجی» با محتوا هم‌خوانی ندارد، درحالی‌که نویسنده در محتوای بیان‌شده به دیدگاه‌های نظری روابط بین‌الملل به جنبش‌های اجتماعی اشاره کرده است و ره‌یافت‌های سازه‌نگاری، لیبرالی، و انتقادی روابط بین‌الملل را در مقایسه با جنبش‌های اجتماعی در سیاست خارجی موردبررسی قرار داده است (همان: ۱۹۲). در همین مبحث نویسنده دو پرسش کاملاً متمایز از یکدیگر را بیان می‌کند که تناسبی با تیترا

اصلی ندارد. این دو پرسش عبارت‌اند از: علت شکاف بین جنبش‌های اجتماعی و سیاست خارجی چیست؟ و آیا جنبش‌های اجتماعی به تغییر منجر می‌شوند یا خیر؟ در این مبحث نویسنده بدون آن‌که بتواند توضیح‌های جامع و قانع‌کننده‌ای را در این باره ارائه دهد، تأثیر جنبش‌های اجتماعی و سیاست خارجی را از منظر نقش آن‌ها در فرایندهای سیاسی دموکراتیک بررسی کرده است. بنابراین، مطالب این مبحث به هیچ‌وجه با یکدیگر ارتباط منطقی و توالی منطقی ندارد و این امر باعث سردرگم شدن بیش‌ازپیش خواننده می‌شود (همان: ۱۹۶). در این فصل نویسنده دوباره بحث افکار عمومی را در سیاست خارجی مطرح کرده است که می‌تواند با مباحث فصل افکار عمومی یکی شود (همان: ۲۰۱).

آخرین تیتراژ اصلی این فصل با عنوان «پیوند میان جنبش‌های اجتماعی و سیاست خارجی در دوران معاصر» است که نویسنده در این مبحث هیچ‌گونه مثال و داده‌ای از وقایع جاری سیاست خارجی دولت‌ها ارائه نداده است و مطالب در حد توصیف باقی مانده است (همان: ۲۱۳). در همین باره، تصویر صفحه ۲۱۴ نیز با عنوان «گونه‌ها، لایه‌های رفتاری، و هدف جنبش‌های اجتماعی در پیوند با سیاست خارجی» متناسب با تیتراژ اصلی بحث که پیوند جنبش‌های اجتماعی و سیاست خارجی در دوران معاصر است ندارد و بایستی به مبحث دیگری انتقال یابد.

- در فصل دوازدهم با عنوان «جهانی شدن و سیاست خارجی» اولین تیتراژ مربوط به زمینه‌های پیدایش سیاست خارجی نوین است. در این بخش جدولی با عنوان «ره‌یافت‌های نظریه قدیم و جدید در خصوص سیاست خارجی» وجود دارد که هیچ ارتباطی با محتوا و تیتراژ ندارد و باید به بخش مناسب خود منتقل شود (همان: ۳۲۹). در همین بخش نموداری نیز با عنوان «چگونگی ظهور سیاست خارجی جدید» وجود دارد که این نمودار فاقد منبع است و مشخص نیست آیا محتویات نمودار حاصل یافته‌های پژوهش‌گر است یا از جایی گرفته شده است (همان: ۳۳۱). در همین فصل نویسنده استراتژی امنیت ملی سیاست خارجی گرا، تهدیدگرا، ظرفیت‌بنیان، محدودیت مالی، و استراتژی امنیت ملی ریسکی را بررسی کرده است که هیچ ارتباطی با مباحث جهانی شدن ندارد (همان: ۳۳۸-۳۴۴).

- آخرین فصل کتاب مربوط به نتیجه‌گیری در فصل سیزدهم است. معمولاً نویسنده در نتیجه‌گیری، همان‌گونه که از عنوان برمی‌آید، بایستی یافته‌های پژوهش و جمع‌بندی مطالب پیشین را بیان کند و برای پژوهش‌های آتی خطوط راه‌نما ترسیم نماید؛ اما نویسنده در فصل

نتیجه‌گیری یکی از مهم‌ترین نظریه‌ها یا مدل‌های تلفیق دو سطح تحلیل خرد و کلان سیاست خارجی، یعنی مدل جیمز روزنا، را مطرح کرده است، مدلی که به‌منزله مدلی میان‌برد در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی در نظر گرفته شده است. از آن‌جاکه این مدل اهمیت بسیاری در ادبیات سیاست خارجی دارد، بایستی در فصلی مربوط به خود، مثلاً فصل نظریه‌های سیاست خارجی که این کتاب فاقد آن است، مورد بررسی قرار می‌گرفت؛ در حالی که، همان‌گونه که بیان شد، یکی از خلأهای اصلی محتوایی این کتاب مربوط به در نظر نگرفتن و بررسی نکردن نظریه‌های تجزیه و تحلیل سیاست خارجی است. در همین فصل نویسنده در صفحه ۳۵۱ نظریه ایست و هرمان را در مورد پیوند نوع دولت و رفتار سیاست خارجی بیان کرده است و مطالبی را درباره پیوند نوع رژیم سیاسی و سیاست خارجی براساس نظریه‌ها و آرای متفاوت مطرح کرده است، که این مطلب نیز بایستی در فصل مربوط به خود مورد بررسی قرار می‌گرفت. در نهایت، در پایان فصل نویسنده به انواع استراتژی‌های سیاست خارجی، از جمله انزوگرایی، قدرت منطقه‌ای، بازیگر قانون‌مند، و بازیگر فرصت‌طلب مداخله‌گرا اشاره کرده است و مشخص نیست که آیا این دسته‌بندی براساس منابع و ادبیات از قبل تولید شده است که نویسنده از آن الهام گرفته است یا دسته‌بندی‌ای است که نویسنده انجام داده است. از سوی دیگر، بهتر آن بود که در کتاب فصلی مجزا به انواع استراتژی‌های سیاست خارجی دولت‌ها در نظام بین‌الملل اختصاص می‌یافت و این مطالب در آن جا بیان می‌شد.

۷. نتیجه‌گیری

در این مقاله با هدف ارائه پیش‌نهادهایی به منظور غنای ادبیات تحلیل سیاست خارجی ابعاد مختلف محتوایی و فرافکنی یکی از آثار مهم در این حوزه با عنوان رفتارشناسی نیروهای اجتماعی در سیاست خارجی را بررسی کردیم تا با مطالعه این اثر درک جامعی از تحلیل سیاست خارجی برای مخاطبان این حوزه حاصل شود. همان‌گونه که بیان شد، هدف اصلی فعالیت پژوهش‌گران تحلیل سیاست خارجی هنجاری است، چراکه هدف آن‌ها بهبود تصمیم‌گیری سیاست خارجی است تا بدین وسیله دولت‌ها بتوانند نتایج و پی‌آمدهای مطلوب‌تری از سیاست‌های خود به دست آورند. بُعد هنجاری دیگر در تحلیل سیاست خارجی به تلاش در این حوزه مطالعاتی برای افزایش امکان روابط مسالمت‌آمیز دولت‌ها با افزودن به درک ما از فرایند سیاست‌گذاری خارجی مربوط می‌شود.

از سوی دیگر، تحلیل سیاست خارجی پنجره‌هایی را می‌گشاید که در دیگر حوزه‌های مطالعاتی برای درک روابط بین‌الملل باز نشده است؛ به عبارت دیگر، در حالی که در روابط بین‌الملل بر نقش محدودیت‌های ساختاری نظام بین‌الملل تأکید می‌شود، در تحلیل سیاست خارجی بر نقش اجتناب‌ناپذیر کارگزاری انسانی در تحولات بین‌المللی تأکید می‌گردد، نکته‌ای که در این کتاب تلاش شده است بررسی شود.

آنچه از نقد و بررسی این کتاب و نتیجه‌یافته‌های پژوهش می‌توان به آن اشاره کرد آن است که:

- در تحلیل سیاست خارجی، در جایگاه یک رویکرد رقیب در رشته روابط بین‌الملل، با تأکید بر سطح واحد و کنش‌گران، ظرفیت ارائه نظریه‌هایی متمایز برای فهم و تبیین رفتار دولت در این حوزه وجود دارد که البته در این کتاب این نظریه‌ها بررسی نشده بود.
- سیاست خارجی را نبایستی محدود به یک یا چند حوزه موضوعی خاص کرد، بلکه سیاست خارجی را بایستی با حوزه‌های مختلفی در ارتباط و پیوند دانست. این کتاب کمابیش توانسته است این پیوند را نشان دهد.
- در تعریف سیاست خارجی باید به واژه «سیاست‌گذاری» اهمیت بسیاری داد. حوزه سیاست‌گذاری به تمرکز بر فرایندهای تصمیم‌گیری نخبگان سیاست خارجی و شناسایی عوامل مؤثر در این تصمیم‌گیری‌ها مربوط می‌شود. مؤلف کتاب در تمرکز بر این حوزه خیلی موفق نبوده است.
- در تحلیل سیاست خارجی شناسایی منافع ملی و تعریف آن توسط نخبگان تصمیم‌گیرنده و همچنین شناسایی اهداف ملی و استراتژی‌های رسیدن به این اهداف بسیار مهم است. مؤلف کتاب بر این حوزه تمرکز خاصی نداشته است.
- هستی‌شناسی سیاست خارجی نیز یکی دیگر از موضوع‌های پراهمیت این حوزه است. در واقع، هستی‌شناسی تحلیل سیاست خارجی همان موضوع‌ها، پدیده‌ها، و کنش‌هایی است که در تحلیل سیاست خارجی به دنبال مطالعه آن‌ها هستیم. مؤلف کتاب در این حوزه موفق بوده و توانسته است با طرح مباحث گوناگون هستی‌شناسی سیاست خارجی را به خوبی نشان دهد.
- همچنین، در تحلیل سیاست خارجی باید به پی‌آمد یا نتایج تصمیم‌ها نیز توجه کرد؛ در واقع، هر تصمیمی می‌تواند پی‌آمدهای مثبتی بر منافع و امنیت ملی یا پی‌آمدهای

منفی داشته باشد. نویسنده کتاب هیچ اشاره‌ای به پی‌آمدهای تصمیم‌های سیاست خارجی نداشته است.

- سیاست خارجی را باید متغیر وابسته‌ای فرض کرد که ساخته‌شدن و تغییر آن ناشی از متغیرهای مستقل متفاوتی است؛ از همین رو، پژوهش‌گران سیاست خارجی برای ارائه بهترین و کارآمدترین تبیین باید به دنبال شناسایی عوامل و متغیرهای مؤثر در سیاست خارجی باشند. بنابراین، بهترین تبیین برای سیاست خارجی تبیینی چندمتغیره است. نویسنده کتاب در نشان دادن این نکته نیز موفق بوده است.

کتاب‌نامه

- ذوالفقاری، وحید (۱۳۹۹)، رفتارشناسی نیروهای اجتماعی در سیاست خارجی، تهران: نگاه معاصر.
- چرناف، فرد (۱۳۸۸)، نظریه و زیرنظریه در روابط بین‌الملل، ترجمه علی‌رضا طیب، تهران: نشر نی.
- عطایی، فرهاد و الهام رسولی ثانی‌آبادی (۱۳۸۹)، «بررسی نقش و جایگاه سیاست خارجی در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، فصل‌نامه سیاست، دوره ۴۰، ش ۳.
- گوستاوسون، جاکوب (۱۳۹۳)، «چگونه باید تغییر سیاست خارجی را مطالعه کرد»، در: مقدمه‌ای بر تحلیل سیاست خارجی، علی‌رضا خسروی و مهدی میرمحمدی، تهران: پژوهشکده مطالعات راه‌بردی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۱)، «نظریه سازه‌انگاری متعارف و پژوهش در روابط بین‌الملل و استلزامات پژوهشی»، پژوهش سیاست نظری، ش ۱۲.
- میرمحمدی، مهدی و علی‌رضا خسروی (۱۳۹۶)، مقدمه‌ای بر تحلیل سیاست خارجی، تهران: پژوهشکده مطالعات راه‌بردی.

- Goldman, K. (1988), *Change and Stability in the International System*, New York: Harvester.
- Herman, C. (1990), "Changing Course: When Government Choose to Redirect Foreign Policy", *International Studies*, vol. 34.
- Holsti, K. (1970), "National Role Conceptions in the Study Foreign Policy", *International Studies*, vol. 14.
- Hudson, Valerie M. (2005), "Foreign Policy Analysis: Actor-Specific Theory and the Ground of International Relations", *Foreign Policy Analysis*, vol. 1, no. 1.
- Hudson, Valerie M. (2012), "The History and Evolution of Foreign Policy Analysis", in: *Foreign Policy: Theories, Actors and Cases*, S. Smith, A. Hadfield, and Dunne (eds.), Oxford: Oxford University Press.

- Hudson, V. and Ch. Vore (1995), "Foreign Policy Analysis Yesterday, Today and Tomorrow", *Mershon International Studies Review*, vol. 39, no. 2.
- Jervis, Robert (1976), *Perception and Misperception in International Politics*, Princeton: Princeton University Press.
- Kubalkova, Vendulka (2001), *Foreign Policy in a Constructed International Politics in a Constructed World*, Armonk: M. E. Sharpe.
- Mitzen, Jennifer (2006), "Ontological Security on World Politics", *European Journal of International Relations*, vol. 12, no. 3.
- Reus-Smit, Christian (2005), "Constructivism", in: *Theories of International Relations*, Scott Burchill et al., Houndmills: Palgrave Macmillan.
- Rosati, J. (1994), "Cycles in Foreign Policy Restructuring", in: *Foreign Policy Restructuring: How Governments Respond to Global Change*, J. Rosati and D. Hagan, Columbia: University of South Carolina Press.
- Waltz, K. (1979), *Theory of International Politics*, London: Addison-Wesley.
- Wendt, A. (1999), *Social Theory of International Politics*, Cambridge: Cambridge University Press.